

بحثی در میان توده‌ای‌ها (یک): تضاد اصلی، تضاد خلق با امپریالیسم! حذف اصل «ولایت فقیه» از قانون اساسی، چپ‌روی سیاسی است؟ برخورد به مواضع انحرافی در جنبش و مساله امنیتی!

مقاله شماره ۳/۱۳۹۰ (۳۱ اردیبهشت)

واژه راهنما: از وحدت نظری و سازمانی حزب توده ایران در برابر برنامه ارتجاع داخلی و جهانی پاسداری کنیم و پاسخی دندان‌شکن به هدف پاره‌پاره کردن حزب طبقه کارگر دهیم!

در بحثی انتقادی، نکات شایان توجهی طرح شده‌اند که ارزیابی آن‌ها در يك نوشتار می‌تواند كمك به تقویت تفاهم میان توده‌ای‌ها و گامی علیه برنامه ارتجاع داخلی و جهانی برای پاره پاره کردن حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران باشد. مضمون بحث در سه بخش تنظیم شده و بررسی آن‌ها نیز در سه بخش، هر کدام جداگانه ارائه می‌شوند.

سه محور زیر در بحث مطرح و بیان شدند:

۱- «همچنان معتقدم تضاد اصلی جامعه ایران، تضاد خلق با امپریالیسم بوده و انقلاب بهمن ۵۷ - جدای از سیری که طی کرده - تغییری در آن نداده است. تحلیل و مصوبات حزبی سال ۵۸ هنوز در این مورد معتبر هستند. تضادهای عمده هستند که در این فاصله تغییر کرده و می‌شود. تمامی سیاست و مشی مبارزاتی حاصل از این حکم است...»!

۲- «باید توجه داشت که بخش بزرگی از جنبش سبز و نیروهای اجتماعی، اگر هم در مورد حذف "نظارت استصوابی" و یا "ولایت مطلقه فقیه" با بخش چپ‌تر جنبش همراهی کنند، ولی ممکن است، هنوز در حذف کامل ولایت فقیه همراهی نکنند. اگر امروز هم در کشور انتخاباتی آزاد و با شرکت همه اقشار جامعه صورت گیرد، به احتمال قریب به یقین، هنوز بخش بزرگی از منتخبین مردم از عدم تداوم و ثبات در کشور ترس داشته و به دنبال يك عامل ثبات در سیستم حکومتی خواهد گشت. نکته‌ای که عده‌ای با سلطنت مشروطه می‌خواهند آن را حل کنند، و عده‌ای هم با ولایت فقیه. لذا می‌توان ارزیابی کرد که فاکتور عملی در شرایط فعلی و نزدیک، و محتمل‌ترین نسخه، همان تاکید بر دموکراتیک‌تر کردن این فاکتور خواهد بود. ضمن آنکه این ارزیابی واقع‌بینانه‌تر، به هیچ‌وجه نباید به معنای چشم‌پوشی نیروهای انقلابی از خواست حذف ولایت فقیه درك شود. بلکه این ارزیابی بایستی به عنوان فاکتوری در جلوگیری از چپ‌روی سیاسی درك شود.»

۳- «همواره رسیدن به يك تحلیل و برنامه مستقل و جامع را راه حل واقعی وحدت حزبی دانسته و می‌دانم. از ابتدا با مشی برخورد مستقیم با هر سه جریان حزبی و نفی فیزیکی راه‌توده و عدالت مخالف بوده و هستم و معتقدم جز پراکندگی و دوری نتیجه بیش‌تری ندارد. با توجه به ضعف حزب در مبارزه ضدامپریالیستی - حتی همین امروز در بهترین حالت - و رشد گرایشات سوسیال دموکراتیک در آن، به همراه نفی مکرر مشی انقلابی حزب در سال‌های اولیه انقلاب ۵۷ توسط نامه مردم، وجود جریان‌ناتی مانند عدالت و راه‌توده که هر کدام بر یکی از این محورها سوارند، امری طبیعی، ولی اجباری و نتیجه شرایط است. این که آن دو جریان مشکل امنیتی دارند، فاجعه‌ای است که مسئولیت حزب را نه کم، بلکه دو چندان می‌کند. حزب با این دو نقطه ضعف خود، در طی سال‌های گذشته نه تنها موتور تحولات نبوده و بیش‌تر به دنبال حوادث اجتماعی روان بوده، بلکه با لجاجت و تکیه بر مشی خود، صدها و شاید هزاران توده‌ای صادق را به دامان این جریان‌نات انداخته است و بدون رفع آن ضعف‌ها، این روند ادامه خواهد داشت. با بد و بیراه گفتن و یا نمایان کردن ضعف دیگران، شاید بتوان برخی نیروها را از

آن‌ها دور کرد، ولی نمی‌توان جنبش را جذب و هدایت کرد. ضمن آنکه همواره دخالت دادن مسایل و اطلاعات امنیتی را در نقدهای سیاسی عاملی منفی تر در این برخوردها دانسته و می‌داند.»

بخش نخست (قسمت اول)

۱- تضاد اصلی، تضاد خلق با امپریالیسم!

«همچنان معتقدم تضاد اصلی جامعه ایران، تضاد خلق با امپریالیسم بوده و انقلاب بهمن ۵۷ - جدای از سیری که طی کرده - تغییری در آن نداده است. تحلیل و مصوبات حزبی سال ۵۸ هنوز در این مورد معتبر هستند. تضادهای عمده هستند که در این فاصله تغییر کرده و می‌کند. تمامی سیاست و مشی مبارزاتی، حاصل از این حکم است...»!

بنا به ارزیابی حزب توده ایران از مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک، لبه تیز نبرد آزادیبخش ملی علیه نفوذ و سیاست تجاوزی و استعمارگرانه امپریالیسم می‌باشد. تجربه انقلاب بهمن ۵۷ در تائید این ارزیابی قرار دارد. پیروزی بر تجاوز پوشیده و علنی، "قانونی" و غیرقانونی امپریالیست‌ها در سال‌های کودتای آمریکا - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و انقلاب بزرگ بهمن ۵۷، به عبارت دیگر، به زباله‌دان تاریخ انداختن قراردادهای استعماری نفت، کاپیتولاسیون، قرارداد دوجانبه نظامی با امپریالیسم آمریکا، پیمان سنتو و اخراج ۶۰ هزار مستشار نظامی آمریکا، و ...، تنها از طریق انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ مردم میهن ما، یعنی از طریق حل "تضاد آشتی‌ناپذیر اصلی" با سیطره امپریالیسم و رژیم سلطنتی - ساواکی ممکن گشت و به ثمری شکوهمند، افتخارآمیز و تاریخی برای مبارزه ضدامپریالیستی - ملی مردم میهن ما تبدیل شد.

دسترسی به این پیروزی اما تنها از "مجرای سرنگونی رژیم سلطنتی - ساواکی حاکم به‌مثابه حل "تضاد عمده" روز ممکن بود و عملی شد که به عنوان "متحد طبیعی" امپریالیسم، یعنی به‌مثابه متحد دارای منافع مشترک با امپریالیسم در سطح رژیم دست‌نشانده حسنی مبارک در

مصر به عامل مسدود شدن راه رشد ترقی خواهانه و دموکراتیک جامعه ایرانی تبدیل شده بود.

به عبارت دیگر، مبارزه موفقیت آمیز علیه تجاوز امپریالیستی و علیه حاکمیت دست نشانده سلطنتی، به بیانی دیگر، مبارزه موفقیت آمیز برای حل "تضاد اصلی" و آشتی ناپذیر حاکم، وحدتی دیالکتیکی را تشکیل می داد. پیروزی در يك سنگر، بدون پیروزی در سنگر دیگر ممکن نمی بود. بدون تردید ارزیابی حزب توده ایران از وحدت تضاد خلق با امپریالیسم و ارتجاع سلطنتی به عنوان دو عنصر يك پارچه در تضاد اصلی حاکم بر جامعه ایرانی در دوران پیش از پیروزی انقلاب بهمن مورد تأیید همه توده ای ها و بسیاری فراتر از آن ها می باشد. تضادی که باید آن را به مثابه علت علی کausale Genese به وجود آمدن انقلاب بهمن ارزیابی نمود!

در ابراز نظر، آن طور که گفته می شود به نقل از اسناد حزب توده ایران از سال ۵۸، تضاد خلق با رژیم سلطنتی - ساواکی، به مفهوم تضادی "عمده" تعریف می شود و برداشت حزب به این "تعریف محدود می گردد. برداشت، تنها جنبه "روز" بودن تضاد را مورد توجه قرار می دهد. به مضمون و سرشت و "کیفیت" تضاد "روز" یا "عمده" توجه نمی کند. یعنی به سرشت "آشتی ناپذیری" این تضاد با رژیم سلطنتی - ساواکی که در اسناد حزبی برجسته می شود، اصلاً پرداخته نمی شود. انگار "آشتی ناپذیری" این تضاد نقشی در ارزیابی حزب توده ایران از شرایط پیش از انقلاب بهمن نداشته است!

این در حالی است که در آن اسناد به درستی سرنگونی رژیم سلطنتی - ساواکی به عنوان "عمده ترین" تضاد جامعه مطرح می گردد که "مجرای" حل تضاد با امپریالیسم نیز بوده و گام نخستین را در آن تشکیل می دهد. گام نخست بودن این تضاد "روز" و "عمده"، ناشی از سرشت آشتی ناپذیری این بخش از تضاد اصلی حاکم بر ایران پیش از پیروزی انقلاب بهمن می باشد و تکیه بر "عمده" بودن آن، تغییری در سرشت آشتی ناپذیر آن به وجود نمی آورد و نمی تواند بیاورد، همان طور که تضادهای آشتی پذیر "عمده" و "روز" نیز می توانند وجود داشته باشند و وجود دارند!

در ابراز نظر، در توضیح «تضاد اصلی» جامعه ایران، تضاد خلق با امپریالیسم»، بر این نکته انگشت گذاشته می‌شود که با وجود گذشت زمان، تغییری در «تضاد اصلی» روی نداده و این تضاد به قوت خود باقی است. این ارزیابی درستی است. این نظر که «تضادهای عمده هستند که در این فاصله [سال ۵۷ تاکنون] تغییر کرده و می‌کند» «تحلیل و مصوبات حزبی» سال ۵۸ هنوز در این مورد معتبر هستند»، در درستی ارزیابی در ابراز نظر تغییر وارد نمی‌سازد و در عین حال نسبت به سرشت تضادهای «عمده» ای که «در این فاصله تغییر کرده و می‌کند»، در ابراز نظر نه موضعی بیان می‌شود و نه می‌توان با اعتبار اسناد حزبی سال ۵۸ درباره آن‌ها، درباره «سرشت» تضادهای عمده به نتیجه‌گیری پرداخت! به عبارت دیگر، ابراز نظر کماکان به سرشت «تضادهای عمده ... که در این فاصله [سال ۵۷ تاکنون] تغییر کرده و می‌کند» بی‌توجه بوده و جنبه تعیین کننده سرشت تضاد را در ارزیابی خود از مدنظر دور می‌دارد.

زمانی که گفته می‌شود که «تمامی سیاست و مشی مبارزاتی، حاصل از این حکم است»، برداشت از ارزیابی حزب توده ایران در ابراز نظر درباره سال ۱۳۵۸ را به **حکمی مطلق و ابدی** تبدیل می‌سازد، به حکمی «مقدس» و «مذهبی». با این برداشت، اندیشه مارکسیستی- توده‌ای از ابتدا از **محتوای علمی** تهی می‌شود. انگار نباید بررسی شرایط مشخص، زمینه علمی بررسی پدیده باشد. این اندیشه کا تگوری‌وار، قانون دیالکتیکی حرکت و تغییر را به سطح قانون «حقوقی» در منطق صوری تقلیل داده و آن را مسخ می‌کند. بی‌توجهی به تغییر شرایط، علت این اشتباه تئوریک می‌باشد که دیرتر نیز به آن پرداخته خواهد شد. خط‌مشی سیاسی حزب توده ایران را باید برپایه شناخت و درک از شرایط مشخص کنونی تعیین نمود و نه به کمک انتقال یک به یک نقل‌قول‌ها از اسناد گذشته حزبی. در سطور زیر مطلب بیشتر شکافته می‌شود.

تضاد اصلی و تضاد عمده - سرشت آشتی‌ناپذیری و آشتی‌پذیری

تضاد «اصلی»، تضادی است که حل آن در شرایط حاکم ناممکن بوده و با این شرایط در تضادی آشتی‌ناپذیر قرار دارد. حل این تضاد، راه مسدود شده رشد ترقی‌خواهانه جامعه را می‌گشاید.

تضاد «عمده»، تضاد روز است. این تضاد می‌تواند از نظر کیفی یا بر مبنای «سرشت» خود، بخشی از تضاد اصلی،

بخشی از تضاد آشتی‌ناپذیر باشد، یا نباشد. اگر باشد، حل آن، راه حلی "انقلابی" خواهد بود، سرشتی انقلابی خواهد داشت و با برشی تاریخی در هستی اجتماعی همراه خواهد شد. اگر نباشد، راه حل آن، تغییرات تدریجی-اصلاحی را به دنبال دارد. این در حالی است که در مراحل انقلابی رشد اجتماعی، "راه حل" تضادهای اجتماعی می‌توانند سرشتی انقلابی-آشتی‌ناپذیر بیابند و عمدتاً می‌یابند. برای نمونه، خواست برپایی سندیکاهای آزاد کارگری، خواست قانونی‌سازی که به‌طور مضمونی، سرشتی آشتی‌پذیر دارا می‌باشد، یعنی در شرایط حاکم قابل "حل" می‌باشد، تحقق آن در ایران اکنون بدون تغییرات انقلابی در جامعه ممکن نیست. به عبارت دیگر، حاکمیت سرمایه‌داری مافیایی کنونی با سیاست ضدردمی خود، راه حل ممکن در شرایط حاکم در جامعه را مسدود ساخته و خواست دموکراتیک-صنفی طبقه کارگر را به تضادی آشتی‌ناپذیر با بقای حاکمیت سرکوبگرانه و دیکتاتوری "ولایی" خود تبدیل نموده است!

جابجایی تضاد عمده و اصلی ممکن است، بدون آن که این جابجایی با تغییر "کیفیت" و تغییر سرشت آن همراه باشد. دفع تجاوز خارجی، درعین حال که حل يك تضاد اصلی می‌باشد، در شرایط حاد تجاوز نظامی، همزمان تضادی عمده نیز می‌باشد.

به نظر می‌رسد که با توجه به نکات فوق، بار "تاریخی" ارزیابی حزب توده ایران از شرایط سال ۵۸ روشن می‌شود.

حقیقت همیشه مشخص است!

ارزیابی واقعیت-حقیقت، همیشه ارزیابی شرایط مشخصی می‌باشد که شناخت آن با توجه به شرایط حاکم لحظه برجامعه، ممکن می‌گردد. باید دقیقاً مورد توجه قرار داد که در اسناد حزبی سال ۵۸، برای "تضاد عمده"، چه سرشتی ارایه شده است؟ نمی‌توان فعالیت تئوریک و وظیفه ارزیابی "مشخص" را با تکرار خشک ارزیابی سال ۵۸ حزب توده ایران و انتقال مکانیکی و يك به يك آن به شرایط کنونی، محدود نمود و آن را در خدمت خط‌مشی توجیه و پشتیبانی از حاکمیت سرمایه‌داری مافیایی کنونی در ایران قرار داد.

می‌توان و باید مبارزه ضروری با برنامه تجاوزگرانه و

نواستعماری امپریالیسم را برای تعیین خط مشی سیاسی حزب طبقه کارگر به حساب آورد، اما نمی‌توان از بررسی شرایط سرکوب‌گرانه سیاست حاکمیت سرمایه‌داری در ایران و نتیجه‌گیری از آن برای تعیین خط مشی سیاسی حزب توده ایران طفره رفت. چنین شیوه بررسی برای جستجوی راه مبارزه با خطر امپریالیسم، شیوه‌ای "یک خطی" از کار در می‌آید. امکان بررسی و شناخت راه‌های ممکن مختلف را مسدود می‌سازد. خط مشی را بدون شناخت امکان‌های متفاوت، در منگنه دنباله‌روی از سیاست رژیم حاکم قرار می‌دهد. به این پرسش تعیین کننده پاسخ نمی‌دهد که آیا مبارزه با خطر سیطره امپریالیسم از طریق حل انقلابی سیطره حاکمیت سرمایه‌داری کنونی ممکن است یا خیر؟! آیا شرایط برای چنین تغییر انقلابی وجود دارد و یا چگونه می‌توان آن را ایجاد کرد؟ طرافت تفاوت میان خط مشی انقلابی - مارکسیستی - توده‌ای و تسلیم طلبانه - سوسیال دموکرات و پوزیتویستی در پاسخ به این پرسش شناخته و درک می‌شود!

حاکمیت راه انقلابی را گشوده

رژیم "ولایت فقیه"، آن‌طور که مارکس می‌گوید، به مثابه "ماسک" حفظ منافع حاکمیت سرمایه‌داری مافیایی کنونی عمل می‌کند. این رژیم ضد مردمی نمی‌تواند برای حفظ منافع لایه‌های حاکم سرمایه‌داری که با اجرای برنامه نولیبرال امپریالیستی دارای منافع مشترک با امپریالیسم هستند، نقشی دیگر ایفا کند. "آشتی ناپذیری" رژیم ولایتی در برابر خواست‌های قانونی و انسانی مردم، از بی‌خردی او نیست که بتواند با "نصیحت" برطرف شود، بلکه ناشی از "نقش تاریخی" آن به مثابه ماسک حفظ منافع سرمایه‌داری در ایران می‌باشد. پنهان شدن رژیم "ولایتی" و مداحان "اصولگرای" آن در پشت اسلام و سخنان "آسمانی"، از قداست آن‌ها ناشی نمی‌گردد، بلکه وسیله‌ای است برای غارت و حفظ منافع مالی - مادی حاکمیت این سرمایه‌داران!

از این روی، "نصیحت" این رژیم کار به جایی نمی‌برد! خواست چشم‌پوشی کردن "رهبر"، آن‌طور که محمد خاتمی آن را به‌طور مشروط در سخنان اخیرش برای آن وضعی مطرح می‌کند که اگر نسبت به او ("رهبر") از طرف مردم «ظلمی» اعمال شده باشد، باید در چهارچوب "تضاد آشتی ناپذیر اصلی" حاکم بر جامعه امروزی ایرانی مورد بررسی قرار داده شود تا توانست با شناختی علمی، آن را درک کرد. باید آن را به مفهوم اقامه

دعوا از طرف مردم سرکوب شده و شهید داده علیه رژیم می‌باشد
ارزیابی می‌نمود که با موضع نژادپرستانه و استبدادی کیش
شخصیت "خداشاهی" خود، حقانیت انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ مردم میهن
ما را پایمال کرده و اعتبار جهانی آن را به سود خواست‌ها و
امیال غارتگریانه يك مشت سرمایه‌دار ضد مردمی و ضد ملی
برباد داده است!

صرف نظر از انگیزه رئیس جمهور سابق که "موتسارد" وار به
خامنه‌ای درس اخلاق می‌دهد، آگاهانه یا ناخواسته "ظلم"
اعمال شده در حق مردم را به او گوشزد و آن را در خاطره‌ها زنده
می‌کند، "تضاد اصلی" و "آشتی‌ناپذیر" منافع مردم میهن ما
علیه سبطه امپریالیسم و رژیم استبدادی "ولایی"، تعمیق
یافته و به تضادی "عمده" و "روز" تبدیل شده و غیرقابل انکار
است. برای "حل" این تضاد، حاکمیت کنونی جز راه انقلابی
را باز نگذاشته است.

شیرینی کوشش برای ایجاد "آشتی" در سخنان محمد خاتمی از
این جنبه مثبت برخوردار است که تلخی اجتناب‌ناپذیر راه در پیش
را قابل شناخت و درک می‌سازد!

موتسارد، آهنگ‌ساز شهیر اتریشی قرن هیجدهم تاریخ اروپایی
که می‌خواهد در دوران ضعف بورژوازی در حال رشد، به عبث به
حاکمان درس اخلاق دهد. او با اپراهای خود از قبیل "عروسی
فیگارو" که در آن علیه سنت "حق شب اول" دوران برده‌داری و
فئودالیت برای حاکمان، به جای داماد، عروس را "تصاحب"
کنند، و یا "دون ژوئن" که با شمشیر آخته و به کمک نوکر گوش
به فرمان، و در واقع با ثروت بادآورده و با زور سرکوب و قتل و
کشتار، زنان را مورد تجاوز جنسی قرار می‌دهد و ... نیز
می‌کوشد قباح کار حاکمان جبار را به کمک استدلال اخلاقی نشان
داده و برملا سازد. انقلاب کبیر فرانسه پاسخی شایسته و
تاریخی به درس‌های اخلاقی برای حاکمان بود.

مرحله ملی - دموکراتیک انقلاب و رشد دموکراتیک - ملی

پرسشی که اکنون اما مطرح است، این پرسش است که وضع در شرایط
کنونی چگونه است که در آن، حاکمیت سرمایه‌داری
فعالی دارای اختلاف‌هایی نیز با کشورهای

امپریالیستی می‌باشد؟ ارزیابی‌ها حزب توده ایران برای مرحله کنونی رشد اجتماعی سی سال پس از پیروزی انقلاب بهمن چه باید باشد و این ارزیابی‌ها باید بر چه پایه و اساسی قرار داشته باشد که اتکای آن به اندیشه مارکسیستی-توده‌ای اثبات شود؟ ۱- آیا باید شرایط کنونی را مشابه شرایط پیش از پیروزی انقلاب بهمن ارزیابی نمود؟ ۲- اختلاف‌های میان رژیم سرمایه‌داری کنونی در ایران با کشورهای امپریالیستی برای رشد دموکراتیک-ملی جامعه ایرانی پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، از چه جای تاریخی-اجتماعی برخوردار و چه نقشی در نبرد آزادیبخش ملی کنونی مردم میهن ما ایفا می‌سازد؟

پاسخ به این پرسش را به سطور دیرتر مکول می‌کنیم و در بخش دوم نشان می‌دهیم که اندیشه مطرح شده به امر تغییر شرایط در ارزیابی خود بی‌توجه است. اما در همین جا به این نکته اشاره شود که «برای تعیین مشی سیاسی»، که در ابراز نظر بر آن به عنوان توجه به واقعیت تکیه می‌شود، توجه به تغییر شرایط ضروری است. بله، حتی اجتناب‌ناپذیر است! ضرورت این توجه، تنها ضرورتی «علمی» نیست که پایبندی به آن را باید برای حفظ دقت علمی بررسی به کار گرفت، بلکه توجه به تغییر شرایط نقش تعیین‌کننده عملی «برای تعیین مشی سیاسی» دارد.

اگر خطر امپریالیسم خطری حاد و عاجل و هولناک است، آن‌طور که در وقایع اخیر در لیبی، سوریه و بحرین و ... تجربه می‌شود، نمی‌توان آن را وسیله توجیه مشی پشیمانی از رژیم به خدمت گرفت که از يك سو حتی به مدافعان "چپ" خودش هم امکان تنفس در ایران نمی‌دهد (چنان‌که "عدالت" نیز نمی‌تواند حتی يك خط از نظریات خود را در دفاع از این رژیم در ایران منتشر سازد) و از سوی دیگر به مجری رسمی برنامه نولیبرال امپریالیستی در ایران تبدیل شده است!

خیر، راه مبارزه با امپریالیسم، همان‌طور که نشان داده شد و در بخش‌های دیگر بررسی نیز باز هم به آن پرداخته خواهد شد، از مجرای سرگونی انقلابی شرایط ضد مردمی و ضد ملی حاکم ممکن می‌باشد. باید با تدارك قدرتمند این تغییر انقلابی از طریق طرح خواست‌های طبقه کارگر به‌عنوان چراغ راهنما انقلابی، با خطر سواستفاده و دخالت امپریالیسم به مبارزه پرداخت و آن را غیرممکن

نمود!

وحدت دیالکتیکی - آماج ملی - دموکراتیک

در ابتدا مساله پراهمیت وحدت دیالکتیکی مبارزه ملی - دموکراتیک را در عمق و دقیق تر مورد بررسی قرار داده و آن را مستدل سازیم، تا روشن شود که آیا وحدت دو عنصر آشتی ناپذیر تضاد اصلی، تضاد با امپریالیسم و رژیم سلطنتی - ساواکی در دوران پیش از پیروزی انقلاب بهمن، پدیده ای استثنایی و اتفاقی و گذرا بوده است، یا اصلی و عام را تشکیل می دهد و لذا اکنون نیز به قوت خود باقی است؟ پاسخ به این پرسش تئوریک، کمکی نیز است برای درک نقش وحدت مبارزه برای آزادی های دموکراتیک و علیه نفوذ نواستعماری امپریالیسم در مبارزه کنونی مردم میهن ما به طور اخص، از این طریق همچنین شناخت سرشت "اختلاف" ها میان حاکمیت سرمایه داری مافیایی و امپریالیسم شفاف گشته، قابل شناخت و درک می شود.

دو وجه تضاد اصلی

نکته اول در بحث، پاسخ به این پرسش است: تضاد اصلی در مرحله ملی - دموکراتیک انقلاب، تنها از تضاد خلق با امپریالیسم تشکیل می شود؟ ارزیابی ای که در ابراز نظر پیش گفته در جمله زیر خلاصه شده است: «همچنان معتقدم تضاد اصلی جامعه ایران، تضاد خلق با امپریالیسم بوده و ...».

بدون تردید ارزیابی در کلیت خود درست می باشد. امپریالیسم دشمن اصلی است. جنبه نارسا در این ارزیابی، درستی این بخش آن نیست، بلکه جنبه مطلق گرایانه، یک سویه و غیردیالکتیکی ارزیابی است که می پندارد که نبرد آزادیبخش ملی می تواند بدون وجود یک جنبش دموکراتیک که ستون فقرات آن را به ویژه در شرایط حاکمیت جهانی امپریالیسم، طبقه کارگر و خواست های آن تشکیل می دهد، به پیروزی نایل گردد. این برداشت انگار پذیرفته است که از آن جا که "رهبری" انقلاب ملی - دموکراتیک در ایران در اختیار طبقه کارگر نیست، بلکه لایه های از سرمایه داران آن را در اختیار گرفته اند، می توان نسبت به ارزیابی از نقش جنبش دموکراتیک در این مبارزه چشم پوشی نمود و آن را

وابسته‌ای از سیاست حاکمیت سرمایه‌داری دانست!

فقدان جایگاه جنبش دموکراتیک در مبارزه ضدامپریالیستی در ارزیابی‌های فوق، کمبود تعیین‌کننده در برداشت می‌باشد. کمبودی که با جریان واقعی‌ها در زندگی، با جریان واقعی‌ها نبرد اجتماعی در تضاد است. وجود تضاد طبقاتی حاکم بر جامعه را از مد نظر دور می‌دارد که در جریان آن، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که آیا نبرد ضدامپریالیستی در دوران پس از پیروزی انقلاب تا پایان خود نبردی پیگیر و در خدمت منافع زحمتکشان باقی‌خواهد ماند و یا می‌تواند ناشی از پیروزی این یا آن لایه از سرمایه‌داران در جهت نزدیکی به امپریالیسم منحرف گردد؟ و یا حتی با تبدیل شدن آن‌ها به "متحد طبیعی" امپریالیسم مسخ‌گشته و از ویژگی عمیقاً ارتجاعی و ضدملی برخوردار شود؟! در مورد مشخص بررسی، یعنی درباره شرایط کنونی حاکم بر ایران، این مسخ شدن دیگر يك احتمال نبوده، بلکه واقعیتی قابل شناخت می‌باشد.

ضرورت تکیه بر وجه دموکراتیک در این دوران از رشد ملی‌گرایان جامعه، عمدتاً ناشی از وجود خطر انحراف نبرد می‌باشد و از اهمیت ویژه برخوردار است. لذا شناخت این خطر و مبارزه با آن از اهمیت تعیین‌کننده و حیاتی برای "نبرد که بر که" در این دوران برخوردار می‌باشد. درک دیالکتیک این خطر و اهمیت مبارزه با آن در روند "دموکراتیک- ملی" رشد جامعه "پس از پیروزی انقلاب، بر پایه این استدلال متکی به اندیشه مارکسیستی- توده‌ای قرار دارد.

بدیهی است که شناخت این خطر و مبارزه جانفشانه با آن، نمی‌تواند به معنای پیروزی قطعی بر این خطر برداشت شود. مساله تناسب قوا در مبارزه اجتماعی و عوامل بسیاری دیگر در امکان دفع خطر دخالت دارد. در پس از پیروزی انقلاب بهمن، حزب توده ایران خطر تهدیدکننده و هلاک‌بار را برای رشد و تعمیق انقلاب شناخت، مکانیسم عملکرد آن را درک کرد و با جانفشانی و جسارت انقلابی علیه آن و پیامدهایش به مبارزه روشنگرانه و عملی پرداخت. "اتحاد و انتقاد" نام این خط‌مشی هوشمندانه و جانفشانه بود که کوشید نقش انقلابی حزب طبقه کارگر را در "نبرد که بر که" جاری در جامعه به سود توده‌های انقلابی و تعمیق انقلاب

به کارگیرد. شناخت خطر پیروزی‌های «راستگرایان» در حاکمیت بیرون آمده از دل انقلاب بهمن، افشای اهداف و برنامه‌های آنها، آن، در عین مبارزه‌های فداکارانه علیه توطئه‌های امپریالیستی و عمال داخلی، روشنگری تئوریک و سیاسی درباره ضرورت تعمیق انقلاب سیاسی به سطح انقلاب اقتصادی و ... صحنه‌های این مبارزه اجتماعی-فرهنگی را با عنوان خط‌مشی «اتحاد و انتقاد» تشکیل می‌دادند که در مدت زمان کوتاهی که حزب طبقه کارگر از امکان مبارزه کم و بیش آزاد برخوردار بود، تجربه شد و بر «ایمی» خود را به اثبات رساند.

با وجود نفوذ روزافزون و چشم‌گیر حزب و اهداف آن در طبقه کارگر، نتوانست مبارزه و فعالیت انقلابی-جانفشانه همه توده‌های و هواداران حزب توده ایران و متحدانش و همچنین دیگر مبارزان مدافع آماج‌های ترقی‌خواهانه و صلح‌جویانه انقلاب بهمن تناسب قوا را به اندازه ضروری به سود تعمیق انقلاب و پیروزی نهایی آن تغییر دهد. توطئه‌های امپریالیستی و به‌ویژه توطئه حمله عراق صدام حسین به ایران انقلابی و در پی آن نابخردی تداوم جنگ پس از پیروزی و آزادسازی خرمشهر، عوامل تعیین‌کننده‌ای را در ممانعت از تغییر تناسب قوا به سود تعمیق انقلاب و تثبیت آن تشکیل دادند و در این روند نقش منفی ایفا نمودند.

در همه این موارد، مبارزه تئوریک سیاسی و عملی حزب توده ایران نوک نیزه مبارزه انقلاب علیه ضدانقلاب داخلی و خارجی را تشکیل داد. افشای برنامه‌های امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی راست در ایران در سرلوحه پیکار سهمگین و جانفشانه همه توده‌های و هواداران حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران قرار داشت. سرکوب حزب توسط ارتجاع داخلی به کمک امپریالیسم، پاسخ مشترک آن‌ها به نقش و فعالیت انقلابی حزب توده ایران بود که به طور موقت شکست سنگینی را به روند تعمیق انقلاب وارد نمود.

وقایع در جریان در کشورهای سوریه، لیبی، مصر و به طریق اولی، وقایع دو سال اخیر در ایران پیامدهای تاثیر فقدان جنبه دموکراتیک را در وحدت دو عنصر تضاد اصلی در مرحله «دموکراتیک-ملی» رشد جامعه در کشورهای پیرامونی به وضوح نشان می‌دهد. سرشت راست و یا «چپ»

انحراف پس از پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک از اهداف نبرد آزادیبخش ملی (برای نمونه در مصر و سوریه) که با تحقق انقلاب قابل دسترسی شده ولی هنوز تثبیت آن در دوران دموکراتیک - ملی رشد جامعه پس از پیروزی انقلاب پایان نیافته است، نقش تعیین کننده در پدید آمدن تضادهای اجتماعی ندارد. این تضادها هم در انحراف به راست و هم به "چپ" ایجاد می شود.

(ناگفته نماند که موضوع بررسی در این سطور ارزیابی وقایع کشورهای عربی پیش گفته نیست. این که برای نمونه استعمارگران انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و در کلیت آن نظام جهانی امپریالیستی می خواهد انتقام انقلاب لیبی به رهبری معمر قذافی، انتقام بستن پایگاه های نظامی انگلیسی، انتقام لغو قراردادهای استعماری از جمله برای غارت نفت این کشور و ملی کردن این صنعت را از مردم لیبی و قذافی بگیرد و درآمد سرانه بیش از ده هزار دلاری مردم این کشور را به سود خود تاراج کند و به این منظور از قبیله شاه سابق که از طرف استعمارگران انگلیسی بر تاج و تخت در لیبی نشانده شده بود و قراردادهای استعماری را با آنها امضا کرده بود، دفاع می کند، شناخته تر از آن است که باید در این سطور به آنها پرداخت!)